

## زبان تفکر استعماری؟

احمد رحیمی

در سایت تریبون مقاله‌ای به قلم آقای محمد بابایی و تحت عنوان: «زبان تفکر برای از طب تا نجوم فکر کردن و زبان مستعمراتی» منتشر شده است که آقای علیرضا اردبیلی سردبیر سایت نیز توضیحی بر آن نوشته و خاطر نشان کرده است که این مقاله حاوی نکات بدیع بسیاری است، و در ادامه‌ی چند مقاله قبلی ایشان حامل یک خط فکر اصلی است که حکم خط سرخ رابط کل این مقاله و چند مقاله قبلی از سری است. متأسفانه من مقاله‌های قبلی ایشانرا ندیده‌ام، ولی با استناد به توضیح آقای اردبیلی آن فکر اصلی را که این مقاله رابط آن باشد در همین مقاله میتوان ملاحظه کرد. آقای اردبیلی به درستی اشاره میکند که به دلایل تاریخی ذکر مصیبت بسیار غنی و آلترناتیوهای اثباتی بسیار اندک است. یعنی به نوعی دولایی آلترناتیو اثباتی بودن مقاله را قبول میکند. ولی نویسنده این سطور در اثباتی بودن مقاله تردید دارد. وی اضافه میکند که فکر اتصال به مهمترین حوزه رشد زبان، فرهنگ ترکی در صد سال اخیر فکر جدیدی نیست آنچه در مقالات آقای بابایی بدیع است زاویه استدلال و خط فکری عقبه این نظر است. اما نظر خویش را در مورد این عقبه بسط نمیدهد

اما خود مقاله‌ی مفصل و ژورنالیستی در واقع حاوی نکات جالب و نظرات غالباً واقعگراست. از جمله در مورد موسیقی آذربایجان، سیاست و سیاستمداری در جمهوری آذربایجان، در مورد نقطه نظرهای نگاه دولتی ترکیه -در هر حکومتی که داشته باشد- به آذربایجان و تمایل دایمی حکومت‌های ترکیه به داشتن روابط صمیمانه با حکومت‌های مرکزی ایران و عدم رفتار دوستانه و موضعگیری ترکیه در قبال حرکت‌های اجتماعی در آذربایجان و اشاره به حکومت ملی در آذربایجان و موضعگیری ترکیه در قبال آن، و یا نیات و اقدامات دولت ترکیه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در جمهوری آذربایجان از نکات بدیع مقاله بشمار می‌رود. البته در این نوشته از سخنان حیدرعلی‌اف در مورد سلیمان دمیرل نخست وزیر آن زمان ترکیه که بیشتر از گلایه، حمله به وی بود و مستقیماً از تلویزیون پخش میشد نکری نکرده است. در قبال چنین نظراتی خط اصلی رابط مورد اشاره آقای اردبیلی که در ابتدای مقاله با پرداختن به کره جنوبی آغاز و با نمونه هند جهت تحکیم تر اصلی در چپش مقاله برای رسیدن بدان، -همان که علیرضا اردبیلی خط فکری عقبه مینامد- در انتهای آن، بیشتر به گسست در خط فکری به نظر میرسد تا یک خط فکری منسجم از ابتدا تا انتها؛ یعنی واقع‌بینی مقاله در مورد مسائل فوق، در انتهای آن به یک تز ایده‌آلیستی، یا در واقع ایده‌آلی احتمالی برای شخص وی تبدیل میشود که، در پایین بدان می‌پردازیم

چنین مینماید که هدف اصلی مقاله با توجه به مراتبی که از آن بنام نکات بدیع مقاله یاد کردیم اینست که در انتهای گفتار خود خواننده، یا طرف خطاب مقاله را در برابر انتخابی اجباری قرار دهد، بصورتیکه پذیرفتن راه حل پیشنهادی یکشنبه ره صدساله رفتن را منطقی جلوه دهد. یعنی یا تا ابدالابد تاریخ با زبان استعماری مورد نظر مقاله بسازد و بسوزد، و یا شیفته‌ی راه صدساله را یک شبه طی کردن بکند. اما تز زبان تفکر بصورتیکه در مقاله عنوان می‌شود و نقش نقرات این موسیقی را بازی میکند یک نظر شخصی است و مستند به هیچ مطالعه‌ی آکادمیک نیست

انتخاب هند برای نشان دادن نمونه زبان استعماری در برابر کره جنوبی بیهوده نیست. علیرغم اینکه رابطه علی زبان تفکر بودن زبان کره جنوبی و موفقیت گروه خوانندگان آن نشان داده نشده است. اگر هند را با بیشتر از یک میلیارد نفوس و تاریخ قدیمی آن و نقش این شبه قاره در ریاضیات، و زبان سانسکریت و صدها زبان دیگر بتوان با چرخش قلمی دارای زبان تفکر استعمارگر به کناری نهاد، دیگر تکلیف جمهوری آذربایجان یا ازبکستان، یا تاجیکستان معلوم است. در این مقاله از منظر زبان «هندوستان یک دُبی، یا هنک گونک بسیار بزرگ با جمعیت میلیاردی معرفی شده، و زبان تفکر این‌طور تعریف شده است که گویشوران آن زبان از متفکران بزرگ تا سلبریتی‌های [معروف] تا مردمان عادی مثل جوشکار و صافکار وقتی در حوزه بسیار وسیعی از طب تا نجوم فکر میکنند در درجه اول در داخل همان زبان فکر کنند

چون فکر بدون زبان نمیتواند وجود داشته باشد، سلولهای مغز انسان با کنار هم نهادن بسیار سریع کلمات به فکر میپردازند. پس اگر در شبه قاره هند به روال استدلال مقاله از جوشکار گرفته تا عالم، زبان تفکرشان انگلیسی باشد لازم است که همه آنان قبلاً زبان انگلیسی را یاد گرفته باشند. آنگاه برای این آموزش مدرسه‌ها و معلمانی مورد لزوم است که در مقیاس جمعیتی شبه قاره، به ارقام غیرقابل تصویری زیاد باید باشد و آنگاه در جائیکه میلیونها نفر در کنار خطوط آهن و هر جای خالی دیگر دنیا می‌آیند و همانجا زندگی میکنند و می‌میرند، کجا به مدرسه غیر موجودی می‌روند که انگلیسی یاد به گیرند و با آن از طب تا نجوم به تفکر به پردازند؟! اینکه برخی از ایرانیان فکر میکنند همگی اهالی هندوستان، و به تبع آن بنگلادش و پاکستان مثل بلبل انگلیسی حرف می‌زنند جزو چرندیات معمول ایرانیان است و با واقعیت فاصله نوری دارد. همانطور که آسیجواد طباطبایی نیز نوشته بود که همه مردم اروپا زبان انگلیسی بلدند که به نوبه خود از همان چرندیات بود که میخواست آکادمیک جلوه کند

مگر قرار نیست از نظر طبیعی، فیزیولوژیکی و زبانشناسی هر انسانی در هر مقامی در درجه اول به زبان مادری خود فکر به کند؟ و اگر زبان استعمارگر را بلد نبود لابد باید ترک تفکر به کند؟ دور نرویم. از همین تاجیکستان آقای بابایی و آذربایجان حرف بزنیم. وقتی آقای بابایی معتقد است که در هیچکدام از جمهوریهای قفقاز و آسیای میانه اتحاد شوروی سابق زبان مردمان آن جمهوری زبان اصلی تفکر نیست. بکار بردن صفت اصلی برای زبان تفکر به چه منظور است؟ مگر یک زبان اصلی و یک زبان بدلی تفکر وجود دارد؟ می‌پرسیم به نظر آقای بابایی چند درصد مردم این جمهوریهای سابق شوروی روسی بلد بودند یا حالا بلدند که زبان تفکرشان روسی باشد، و زبان خودشان مستعمراتی؟ درثانی این صد هزار تیترا کتابی که از دوران شوروی تا حالا، تنها در آذربایجان تولید شده است حاصل تفکر به کدام زبان بوده است؟

قزاقستان استثناء است چون چهل در صد جمعیت این جمهوری را روسهای وارداتی رژیم شوروی تشکیل میدهد

هیچ زبانی به‌خصوص در کشورهای چندزبانی، بدون رسمیت یافتن، یعنی بدون اقتدار سیاسی برای اعمال این رسمیت، یعنی حاکمیت ملی، به خودی خود و با موادی مانند اصل پانزدهم قانون کذایی اساسی نمیتواند تبدیل به زبان تفکر - به معنایی که در این مقاله به عنوان تز بکار رفته- بشود. اگر انگلستان دارای اتوریتیه سیاسی در هندوستان نمی‌بود و نیروی قهریه برای تحمیل آن اتوریتیه نداشت زبان انگلیسی نمیتوانست موقعیتی را که به عنوان زبان حاکمان داشت بدست بیاورد. زبان فارسی نیز موقعیت خود را مدیون گذشته تاریخی خود نیست، همه زبانها

دارای تاریخی هستند که در غیر اینصورت وجود نمیداشتند. این حرفها از شعارهای آگهی تبلیغاتی است. موقعیت کنونی زبان فارسی در ایران نتیجه مستقیم اعمال قدرت سیاسی با توسل مداوم به قوه قهریه است. همانطور که زبان ترکی در جمهوری ترکیه از چنین موضعی برخوردار است که مثلاً زبان کردی فاقد آنست

پس از این تأمل در زبان تفکر، نگاهی به آلترناتیو برای ترک زبان مستعمره، و نزول به دنیای زبان تفکر با عقبه فکری مقاله بکنیم. آقای بابایی مرقوم داشته‌اند که قبلاً هم که در آذربایجان و عثمانی ترکی را با الفبای عربی می‌نوشتند تشخیص تفاوت نوشتاری بسیار دشوار بود. صحیح است البته برای کسانی که از دور نگاه کرده‌اند یا میکنند. ولی وقتی به کارهای تحقیقی دانشمندی مانند مرحوم تورخان گنجی مراجعه کنیم بر عکس این امر آشکار میشود. زیرا پس از مرگ ملک‌شاه سلجوقی و شقه شدن سلجوقیان به دو شاخه، و متعاقب آن چهارده جنگ خانمانسوز بین این دو شاخه: عثمانی و قنزلباش، زبان واحد دوره سلجوقی از این جدایی بی بهره نماند، تا جائیکه قرن‌ها بعد عالم بزرگ ترک کاظم قدری، در مقدمه کتاب لغت کبیر خویش از نزدیکی این دو زبان صحبت کرده و خاطر نشان کرد که در واقع غرب تورکجه‌سی یا ترکی فعلی ترکیه استحالته‌ای از زبان آذری یعنی ترکی متداول در آذربایجان است. روند تاریخ و گذشت روزگار، غرب تورکجه‌سی را در معرکه تاریخ امپراتوری عثمانی به وضعی در آورد که پس از شکست خلافت در جنگ جهانی اول، آتاتورک و مجلس ملی مصمم به تبدیل آن به زبان کنونی ترکیه شدند

آقای بابایی زمانیکه می‌گوید اکنون بیش از آنکه زبان ترکی برای پیشرفت و مدرن شدن به ترکهای ایران نیاز داشته باشد، این ترکهای ایران هستند که به دست آورده‌های زبان ترکی نیاز دارند؛ و اگر ترکهای ایران به توانند با کمترین هزینه و بیشترین بهره‌وری به این ظرفیتهای درخشان و کم نظیر ترکی متصل شوند و ..... الخ. - آقای بابایی غمض عین میکند وقتی که مینویسد اگر ترکهای ایران به این ظرفیتهای متصل بشوند زبانشان فراگیر شده و به زبان تفکر تبدیل میشود. زیرا به طوریکه در بالا نوشتیم این تبدیل شدن، نه به ظرفیت که به اُتورینه سیاسی بستگی دارد. و الا اکنون هم زبان ما بدون اتصال، ظرفیت خیلی چیزها را دارد که از نظر خیلی‌ها پنهان است - شاید فراموش میکند که خالق زبانها مردم هستند و این مردم اگر خودشان بدست خودشان و با فکر خودشان آنرا تنویر، تغییر، و تکثیر نکنند از آن نیز حفاظت نه خواهند کرد. ظرفیتهای را نمیتوان منتقل کرد. ظرفیتهای یا در جایی تولید می‌شوند یا اساساً پدید نمی‌آیند

بعد هم بهتر می‌بود از این ظرفیتهای درخشان کمی بازگویی کند تا متاع مورد نظر برجسته‌تر به انظار برسد. که آیا این ظرفیتهای مربوط به سمانتیک است؟ یا نحوی است؟، لهجه‌ای است؟ در کدام مراکز تحقیقاتی، لابراتوارها، مراکز آموزشی و پداقوژیک تولید شده‌اند؟ در بسیاری از حالات مثالهای کنکرت از فصاحت کلامی ژورنالیستی مفیدتر هستند

در مقاله تنها از خواست مردم ترک برای اخذ آن ظرفیتهای درخشان سخن رفته است. فرض کنیم که چنین خواست و اراده‌ای موجود باشد. ولی مقاله از مکانیزم این کوچ ظرفیتهای و تکنیک بکارگیریشان هیچ حرفی حتی بشکل اشاره هم نمیزند. پس آن ظرفیتهای درخشان چگونه و به چه شکلی از یک زبان به زبان دیگر سرازیر میشوند؟

وانگهی قضیه تبدیل زبانی در ترکیه سالهای طول کشیده و به کارگیری منابع عظیمی از وسایل مادی و معنوی و پرسنل و عالم و دانشمندان لازم داشته است. و آن رفتن راه صدساله در یکشب لابد مابه‌ازائی هم دارد. و آن ما به از آنچه چیزی است؟ چگونه و با چه معیاری تأدیه میشود؟ و این از نظر من نکته‌ی مهمی است. آلت‌رناتیو اثباتی به این مهم جواب دادنی است

پس از فروپاشی شوروی، در دیدارهای نخستین بین رهبران دو کشور ترکیه و آذربایجان، الچی بگ و حیدر علی‌اف رهبران آذربایجان و طرفهای صحبت‌شان نیاز به مترجم داشتند. در حالیکه الچی بگ محقق تاریخ و علوم انسانی بود و حیدر علی‌اف به شهادت خودم بسیار تمیز و دور از انتظار من صحبت میکرد. اگر هر دو طرف ترکی واحدی حرف میزدند دیگر نیاز به مترجم نبود. مگر رهبران آمریکا و انگلیس در دیدارهای خود مترجم دارند؟ اینکه آقای بابایی دیده است در تبریز نوجوانانی که به سریالهای تلویزیون ترکیه نگاه میکنند آنرا کاملاً درک و فهم میکنند شاید از نسل جدیدی حرف میزند که فوق‌العاده هوشمند بوده و خواننده ماللاپناه شده است. ما هم در نوجوانی با تمام بیسوادی، فیلمهای با دیالوق آمریکایی را نه تنها می‌فهمیدیم بلکه تفسیر هم میکردیم

در مقاله آقای بابایی مطلب تعجب آور برخورد خصمانه‌ی آن با کلمه آذربایجان است و آن این چنین توصیف می‌شود که جمهوری آذربایجان با کمال تأسف در موضوع زبان به بیراهه‌ای افتاده است و برای این بیراهه نامی جعلی، وبی‌ریشه انتخاب کرده‌اند چه، خود این نام به تنهایی حدیث مفصل فاجعه را بیان میکند. کدام فاجعه؟ مگر صاحب یک زبان نام خودش را جعل میکند؟ آیا زمانیکه ما به صدای بولبول، رشید بهبودف، عالم قاسم‌اف یا موسیقی اوزبیر حاجی بگ‌اف، جاهانگیر جاهانگیروف، افراسیاب بدل بگلی، فکرت امیروف، حاجی خان محمدف، توفیق قولویف و... یا تار قاریاغدی اُغلو، منصوروف، رامیز قولویف گوش میکنیم میگوییم موسیقی آذربایجانی یا موسیقی تورک؟ این موسیقی با موسیقی مرسوم در ترکیه یا موسیقی چاغاتای فرقهایی دارد. پس چرا همگی را موسیقی ترک نمی‌نامیم؟

موسیقی هم مانند ادبیات و شعر و نثر جزو فرهنگ عمومی مردم است. چرا وقتی یک وجه از این فرهنگ یا بهتر از آن کولتور آذربایجانی، یعنی موسیقی با به‌به و آفرین همراه است وجه دیگرش یعنی زبان به نظر آقای بابایی سوال خیانت را به پیش میکشد؟ خیانت به چه کسی؟

آذربایجان نامی در مقابل ترکی نیست، بلکه نام زبان ترکی در آذربایجان است. روایتی از ترکی است که زبان ما است. همانطور که نام زبان ترکی در ازبکستان ازبکی یا چاغاتای است. کجای این امر خیانت، بی‌مبالاتی یا شرم آور است؟ وقتی علمای ترک، زبان ما را آذری نامیدند، یا مردم ترکیه ما را آذری خطاب کردند چه کار غلطی مرتکب شدند؟ چرا نام آذربایجان اسباب تشنج برخی اعصاب میشود؟ چرا سعی بر این دارند که این نام برده نشود؟ روزگاری دکتر علی‌امینی نخست وزیر در دانشکده ادبیات تبریز به خیل دانشجویانی که با آمدن نام دکتر مصدق هورا کشیده و کف زدند می‌گفت صدبار گفته‌ام این اسم را نبرید دستگاه به این اسم حساسیت دارد. حالا نوبت نام آذربایجان رسیده است؟ کدام دستگاه به این اسم حساسیت دارد؟

در پایان، نویسنده، ممنون از آقای بابایی برای نوشتن مقاله و آقای اردبیلی برای انتشار آنست. چون برخورد عقاید و آرا بدون سانسور و با در گرفتن بحث آزاد، همه ما را برای فهم بیشتر و انتخاب بهتر یاری میدهد. در ضمن چون

آقای بابایی بنا به نوشته خودش دغدغه زبان دارد، من دوستانه توصیه میکنم نوشته شخص دیگری را که قبل از  
ماها دغدغه زبان داشته، «آنامنن کیتابی» جلیل محمدقولوزاده را به خوانند. شاید به کاری بیاید